فهرست مطالب

[اشاره 1](#_Toc24393730)

[نظریه چهارم 3](#_Toc24393731)

[اقسام امور باطنی و جوانحه 3](#_Toc24393732)

[درست بودن نظریه چهارم به دو بیان 4](#_Toc24393733)

[بند پنجم 4](#_Toc24393734)

[بند ششم 5](#_Toc24393735)

[افاده یا عدم افاده حکم یحاسبکم به الله 8](#_Toc24393736)

[احتمالات در افاده یا عدم افاده حکم یحاسبکم به الله 8](#_Toc24393737)

[جواب بر احتمال عدم افاده حکم یحاسبکم به الله 8](#_Toc24393738)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول / تجری / بررسی آیات جوانحی

# اشاره

بحث ما در تجری به دلیل چهارم رسید؛ **﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾،** این آیه از ادله لفظیه‌ای بود که برای حرمت تجری به‌عنوان همان فعل نفسانی و جوانحی به آن تمسک شده بود، البته هم‌زمان این آیه یکی از ادله‌ای به شمار می‌آید که دلالت می‌کند ما فقه جوانحی داریم، همانی است که ما در ابعاد وسیعی از آن دفاع می‌کنیم و می‌گوییم: همان‌طور که افعال جوارحی در دایره فقه قرار می‌گیرد، افعال جوانحی هم که در حال اختیار باشد، می‌تواند در محدوده فقه به همین معنای فقه متعارف قرار بگیرد، لذا اگر این اطلاق را بپذیریم، این آیه یکی از ادله فقه جوانحی هم می‌شود.

در آیه گفتیم که باید جهاتی را بحث بکنیم تا مشخص بشود که می‌شود این آیه را دلیل برای حرمت تجری بیان کرد یا نمی‌شود.

بحث چهارم در آیه که مهم‌ترین بحث بود؛ بررسی این سؤال بود که ما فی انفسکم که متعلق محاسبه و مؤاخذه خداوند تبارک‌وتعالی در این آیه است، اطلاق دارد یا محدود به یک حدود و دامنه‌ای است؟

در پاسخ به این سؤال، سه نظریه را بیان کردیم:

1 – نظریه اول این بود که اصلاً این آیه نه‌تنها اطلاق ندارد، بلکه هیچ کارایی ندارد، برای اینکه این آیه منسوخ است، لذا یکی از آیات منسوخه است و کنار می‌رود.

سؤال...

جواب: به لحاظ اراده استعمالیه‌اش اطلاق داشته است، اما الآن به لحاظ زمانی اطلاق ندارد، درواقع اطلاق زمانی‌اش محدود می‌شود، این آیه مخصوص به زمانی قبل از نسخ است، در آن زمان احیاناً اطلاق هم داشته است، اما در زمان متأخر نقد و نقض شد، پس آیه اطلاق زمانی ندارد و نقض شده است.

2 – نظریه دوم این بود که آیه اختصاص به مورد کتمان شهادت است، لذا موردش مقید و مخصص است.

3 - نظریه سوم این بود که این آیه اختصاص دارد به آن افعال جوانحی که ذاتاً مقدمه خارج نیست، ولو ثانیاً در خارج می‌تواند اثر بگذارد، اما ذاتش مستقلاً مطلوبیت یا مبغوضیت دارد، اما نسبت به فعل‌وانفعال‌های درونی که عبارت است از مبادی فعل و اراده برای انجام امور خارجی، از دایره مدلول آیه خارج است، آیه از این حیث محدود می‌شود.

بنابراین تا اینجا سه نتیجه را گرفتیم:

1 – آیه ازلحاظ زمانی اطلاق دارد و نسخ نشده است.

2 – این آیه اختصاص به موارد کتمان شهادت و امثالهم ندارد، بلکه اصلاً ربطی به آن ندارد، آیه مربوط به اعمال و رفتارهای درونی، باطنی و جوانحی است که گاهی ظاهر می‌شود و گاهی ظاهر نمی‌شود، اختصاص به کتمان شهادت و مورد خاص و امثالهم ندارد، بلکه عنوان مطلق است.

 3 – این آیه مثلاً اختصاص به ایمان و کفر ندارد، بلکه شامل فضائل و رذائل اخلاقی هم می‌شود و شامل آن مبادی اراده فعل خارجی هم می‌شود، اختصاص به گروه اول از افعال باطنی دون گروه دوم ندارد، ازاین‌جهت هم اطلاق دارد.

# نظریه چهارم

نظریه چهارم این است که این آیه شامل امور باطنی اختیاری می‌شود، شامل غیر اختیاری نمی‌شود، برای اینکه امور باطنی و جوانحی بر دو قسم هستند:

# اقسام امور باطنی و جوانحی

1 – رفتارهای جوانحی اختیاری که انسان ولو با مقدمات می‌تواند آن را تصرف بکند، با اختیار خود می‌تواند در این احوال و عقاید و افکار و انگیزه‌ها و عواطف درونی خود به یکی از چهار تصرفی که بیان کردیم، تصرف بکند، ایجاد، اعدام و اضاله، تشدید و تقویت و تضعیف و تخفیف، انسان چهار تصرف می‌تواند در این افکار، عقاید، صفات و افعال باطنی انجام بدهد:

1 - امر باطنی را ایجاد بکند، نیست را موجود بکند.

2 - موجود را معدوم بکند.

3 - امر موجودی را تقویت بکند و تشدید بکند.

4 - اینکه امر موجودی را تخفیف بدهد و تضعیف بکند.

سؤال...

جواب: ممکن است اصلاح را به تشدید و تضعیف برگردانیم.

درهرحال این نوع رفتارها را نسبت به درون می‌شود اعمال کرد، خیلی از مواردش هم اختیاری است، یک نوع و قسمی است از احوال درونی و به اصطلاح فلسفی؛ کیفیات نفسانیه که اختیار پذیر است، مهندسی پذیر است، امکان معماری و مهندسی و تصرف اختیاری در آن‌ها وجود دارد، گاهی آسان و راحت است، گاهی سخت و دشوار است.

قسم دوم آن احوال درونی و کیفیات نفسانیه درونی که اصلاً اختیاری نیست یا اگر هم اختیاری هست، حالت عسر و حرج دارد.

نظریه چهارم می‌گوید: **﴿مَا فِي أَنْفُسِكُمْ﴾** مربوط به امور اختیاری است، امور غیر اختیاری را در برنمی‌گیرد، امور غیر اختیاری مثل خواطری که به ذهن می‌آید، بعضی اصلاً نمی‌توانند جلوی خیلی از خواطر را بگیرد، یا اگر هم بتواند، خیلی سخت و دشوار و حرجی است، نوع دیگری هم هست که اصلاً کلاً از اختیار بیرون است، به خاطر اینکه از علم انسان بیرون است، بشر چیزهایی در درون دارد که ناخودآگاه است، اصلاً نمی‌داند که درونش هست، آنچه را نمی‌داند، طبعاً در دایره اختیار قرار نمی‌گیرد، گاهی یک‌چیزهایی را می‌فهمد، اما چیزی از عهده فرد برنمی‌آید، با سرعت و شتاب این خواطر در ذهن عبور می‌کند، نمی‌شود یا بسیار دشوار است که آن‌ها را کنترل کرد و اجازه نداد که در ذهن بیایند، لذا این‌ها یا غیر اختیاری هستند یا در آن‌ها عسر و حرج است، اما گاهی از این هم قوی‌تر و شدیدتر است، برای اینکه این امر ناخودآگاه است، شبیه ضمیر ناخودآگاه است که در روانشناسی ذکر شده است، چند سال قبل در تفسیر تربیتی مفصل ضمیر ناخودآگاه را از منظر قرآن بحث کردیم، این‌ها از دایره آیه بیرون می‌رود.

# درست بودن نظریه چهارم به دو بیان

به یکی از دو بیان، نظریه چهارم قبول است:

1 – اینکه بگوییم از اول **﴿مَا فِي أَنْفُسِكُمْ﴾** از این نوع غیر اختیاری منصرف است یا اموری است که عسر و حرج در آن هست.

2 - اینکه از اول منصرف نیست، بلکه این اطلاق دارد، منتهی مقیداتی ما داریم که حکم عقل و ادله لفظیه است که می‌گوید: **﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾**، این عیبی ندارد، **﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾** که در ادامه آیات هم آمده است، ناسخ نیست که بعضی این‌طور تفسیر کرده بودند، بلکه حاکم یا مقید است، بالاخره این محدود به امور اختیاری شد، ما فی انفسکم که با اختیار شما می‌آید، اگر خواطر ذهنیه، تصورات پراکنده‌ای که نمی‌شود عقلاً یا به شکل وقوعی یا اینکه کنترل آن‌ها عسر و حرج دارد، این در دایره یحاسبکم به الله نیست، اما بقیه چیزهایی که حالت اختیاری دارد، این‌چنین هست، مثل ایمان و کفر، این‌ها امر اختیاری هستند، سخاوت و بخل، نداشتن سخاوت یا بخیل بودن را مؤاخذه می‌کند، هیچ منعی هم در آن نیست.

بعدازآنکه سه نظریه قبل را نفی کردیم، اطلاق آیه پذیرفته می‌شود، منتهی در این بند چهارم بحث می‌گوییم: اطلاق یک‌گوشه‌ای که عبارت از امور باطنی و جوانحی غیر اختیاری یا اختیاری همراه با عسر و حرج است، این‌ها از دایره آیه اولاً و بالذات خارج شده است یا به مقوله آن ادله حاکم و مقید خارج شده است، اما اطلاقش در بقیه مواردی که قبلاً گفتیم، وجود دارد.

# بند پنجم

یک بند پنجم در اینجا این است که آیه از یک جهت دیگر - غیر از باب غیر اختیاری یا عسر و حرج که گفتیم – آیه محدود می‌شود و آن این است که آیه مربوط به امور سوء و قبیح و ناپسند است، آیه ربطی به امور مستحسن و نیک ندارد، آیه آن اعمال و افعال درونی صالح و خوب را در برنمی‌گیرد، برای اینکه بحث آیه مربوط به عقاب است، مؤاخذه‌ای است، آن مسئله ادله‌ای دیگر می‌خواهد که بگوید: خداوند بر همه رفتارهای باطنی خوب شما ثواب می‌دهد، البته آن‌هم ادله‌ای دارد، آیه؛ عقاب بر رفتارهای باطنی بد و سوء را بیان می‌کند.

بند پنجم این است که آیا آیه اطلاق نسبت به افعال حَسن و قبیح دارد؟ می‌گوییم: خیر، بلکه مربوط به افعال قبیح است، تقید هم در بحث و بند چهارم از این مبحث حتماً می‌پذیریم.

# بند ششم

بند ششم بحث این است که قبایح و امور مستقبح درونی، مستقبح‌های قطعی در حد الزامی باید باشد که بتواند مورد مؤاخذه قرار بگیرد، اما مسائلی که مستحسن نیست، یک نوع قباحت درجات نازل دارد، آن را در برنمی‌گیرد، بلکه باید مواردی باشد که قباحت درجه الزامی داشته باشد.

برای اینکه مؤاخذه و عقاب بر امور مکروه و ناپسندی به درجه‌ای نرسد که نشود آن را عقاب کرد، نمی‌شود گفت که آن را در برمی‌گیرد، یا قطعاً نمی‌گیرد یا شک هم بکنیم، چون یحاسبکم در اینجا هست، نمی‌تواند آن را شامل بشود.

سؤال...

جواب: آن خلاف ظاهر است، جزء یک احتمال جدیدی که بیان خواهیم کرد.

سؤال...

جواب: بله باید تشخیص بدهید.

بند ششم این است که آیه می‌گوید: آن اعمال جوانحی مستقبح و سوء به درجه‌ای که الزامی هست، برسد، مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، سؤال این است که تشخیص در سوء در این درجه و قبح در این درجه در یک امر باطنی با کیست؟ این یا با عقل مستقل است یا با نقل است، پس این آیه شبیه آن بحثی است که در فقه گفتیم که گاهی آیات یک حکمی می‌آورد که مسبوق به یک حکم دیگری است، در رتبه قبل باید تعیین و تکلیف شده باشد، در اینجا هم همین‌طور است، آن قبیحی که عقل آن را قبیح صد در صد می‌داند یا شرع آن را در محدوده افعال باطنی قبیح دانسته است، این آیه می‌گوید: ما آن را مؤاخذه می‌کنیم، لذا در این آیه یک ارجاعی به حکم عقل یا شرع وجود دارد.

اگر هم بگوییم که شامل تجری می‌شود، باید بگوییم: عقل می‌گوید: تجری یک امر قبیح صد در صد است، آن را باید بگوید تا این آیه بگوید: یحاسبکم به الله، یا اینکه به شرع بگوید، کما اینکه در کفر بالله شرع فرموده است یا کفر به معاد، این را شرع فرموده است، لذا یحاسبکم به الله، خدا شمارا به خاطر این عقیده باطنی مؤاخذه می‌کند، برای اینکه خداوند در جای دیگر فرموده است که این قبیح است، این تأکید و ارشاد به آن حکم شرعی است، گاهی هم هست که حکم شرعی نیست، عقل آن را می‌فهمد، وقتی قابیل هابیل را کشت، شرعی تأسیس نشده بود، اما عقل او این را می‌فهمید که این کار قبیح است، در امور باطنی هم عقل می‌فهمد که این قبیح است، وقتی عقل قبح صد در صد را تشخیص بدهد، این آیه می‌گوید: یحاسبکم به الله، منتهی در آنجایی که عقل تشخیص بدهد، این قاعده بنا بر نظر مشهور آنجا هم ارشاد است، برای اینکه مشهور می‌گویند: کلما حَکَمَ به العقل حَکمَ به الشرع، می‌گوید: این آیه هم نبود، قانون ملازمه می‌گفت: عقل گفت که این فکر تجری قطعاً قبیح است، شرع هم می‌گوید قبیح است، لذا آمدن یک نقل مثل همان اطیعوا الله است، یک ارشاد است، اما بنا بر نظر کسانی که قاعده ملازمه را به طور مطلق قبول ندارند که بعضی از معاصرین و ما هم به شکلی این مطلب را قبول داریم، در این صورت یحاسبکم به الله در اینجا حکم عقلی که خودکار شرعی نمی‌شد، با این آیه شرعی می‌شود، اگر کسی قانون ملازمه را قبول نداشته باشد و مثل اخباری هم فکر می‌کند.

سؤال...

جواب: ممکن است در ما فی انفسکم کسی بگوید: ما فی انفسکم یعنی آنی که مربوط به آن حیات فردی مخفی شما است که شامل آن افعال جوارحی است، اما در خفا هم بشود، منتهی واقعاً این خلاف ظاهر است، ما فی انفسکم یعنی آنی که در عالم درون شما است، نه آنی که در عالم ظاهر خفی شما است.

یک احتمال است که کسی بگوید: ما فی انفسکم عالم خفا را می‌گوید، این خیلی خلاف ظاهر است.

اگر کسی هم بگوید: آیه آن را هم می‌گیرد، اختصاص به آن را نمی‌تواند بگوید، حتماً باید بگوید: آن‌هایی هم که در عالم درون رقم می‌خورد، آن را هم در برمی‌گیرد.

همچنین آیه می‌گوید: وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ، آنی که در عالم فردی و مخفی است را در برمی‌گیرد، آنجایی هم که اظهار بکند، در برمی‌گیرد.

سؤال...

جواب: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ﴾**[[1]](#footnote-1)، امر به ایمان می‌کند، همچنین می‌گوید: بخل را معالجه بکن، مثلاً می‌فرماید: سوءظن نداشته باش و امثالهم، نقدی که ما به فقهمان داریم، این است که این بخش جوانحی را از فقه رانده و گفته است که یک اخلاق است، درحالی‌که این افعال جوانحی ما حکم شرعی دارد، کلاً آن نگاه متفاوتی است که ما در اینجا داریم.

سؤال...

جواب: بحثی که ما داریم، در مورد ما فی انفسهم است، چیزی که ایشان می‌فرمایند، باید بگوییم: ما فی انفسهم یعنی آنی که در حیات و زندگی فردی خودش است، تبدوا و تخفوه یعنی دیگران، اگر آن را هم در بربگیرد، یعنی آن بخشی که کاملاً درونی هست را در برمی‌گیرد، گاهی در جوارح ظهور پیدا می‌کند، گاهی ظهور پیدا نمی‌کند، قطعاً آیه این را در برمی‌گیرد، شبیه آیات فی صدورهم هست، مقصودش امور جوانحی است.

بنابراین ما شش نظریه در مورد این آیه بیان کردیم، سه نظریه اول موردقبول نبود و اطلاق ما فی انفسهم علی‌الاصول قبول کردیم، منتهی در بندهای چهارم و پنجم و ششم چند قید زدیم، آن قیود را قبول داریم، می‌گوییم: آیه می‌گوید: مؤاخذه می‌کنیم آن رفتارها و احوال و کیفیات درونی و نفسانی و باطنی شمارا درصورتی‌که اولاً؛ امر باطنی در دایره اختیار قرار بگیرد، ثانیاً؛ عسر و حرج در آن نباشد، ثالثاً؛ امر درونی سوء باشد، رابعاً؛ سوء الزامی باشد و اعم از اینکه آن سوء را عقل تشخیص بدهد یا نقل و دلیل نقلی آن را تشخیص بدهد و معین بکند، این‌ها در محدوده آیه قرار می‌گیرد که آیه می‌گوید ما آن‌ها را مؤاخذه می‌کنیم.

سؤال...

جواب: نظریه سوم همین بود، جوانحی است که ذاتاً یک استقلال و هویت مستقل دارد و جوانحی که ذاتاً مقدمه خارج است.

بنابراین بحث چهارم آیه که بحث اساسی بود، این بود که آیه یک قانون و قاعده مطلق فقهی را افاده می‌کند که شامل تجری هم می‌شود یا نه بحثی که ما کردیم، این بود که این آیه یک قاعده فقهی در حوزه فقه جوانح بیان می‌کند، منتهی این قاعده یک قاعده ارشادی است، به آنچه عقل می‌فهمد که افعال جوانحی قبیح است یا شرع آن را قبیح دانسته است، این تأکید می‌کند و ارشاد می‌کند و می‌گوید: آن فرد مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد و اطلاق هم دارد، منتهی در بحث چهارم بعدازاینکه اصل قاعده و مفاد آیه را مشخص کردیم، می‌گوییم: در تجری بحث صغروی بکنیم، آیا این قاعده مطلقه در تجری هم جاری است یا خیر؟ جواب این سؤال صغروی و تطبیقی این است که اگر کسی گفت: تجری قبح عقلی قطعی دارد، در این صورت مشمول آیه می‌شود و آیه می‌گوید: مؤاخذه هم دارد و خود امر درونی را هم می‌گوید، نه تجری از حیث آنکه در ظاهر بروز پیدا کرده است، نه از حیث اینکه اراده قوی پیدا شد که در عمل هم ظهور پیدا کرد، ظهور در عملش کاشف از این است که آن قبیح عقلی محقق شد، چون ممکن است کسی بگوید: ولو تصمیم هم بگیرد تا وقتی که در عمل نیامده است، آن قبیح صد در صد نیست، وقتی عمل شد، مشخص می‌شود که قبیح صد در صد بوده است، شمول این آیه نسبت به تجری، متوقف بر آن بحث است که عقل می‌گوید: روح یا فکر تجری قبح صد در صد دارد، البته تعیین این مصداق متوقف بر بحث بعدی است که گفتیم بحث عقلی را در آینده مستقلاً موردبررسی قرار خواهیم داد، اگر آنجا به این نتیجه رسیدیم، آیه ذاتاً ظرفیت شمول نسبت به آن را دارد، مگر کسی در آنجا تردیدی بکند، لذا علی‌الاصول اگر در آنجا کسی بحث صغرویش را بپذیرد، این آیه هم شامل آن می‌شود، اما اینکه آن قبح صد در صد قطعی هست یا نیست، إن‌شاءالله در بحث‌های بعدی مطرح می‌کنیم، از لحاظ کبروی، ظرفیت و اقتضای دلالت آیه تمام است.

# افاده یا عدم افاده حکم یحاسبکم به الله

بحث بعدی در آیه این است که یحاسبکم به الله حکم افاده می‌کند یا حکم را افاده نمی‌کند؟ اینجا دو احتمال است:

# احتمالات در افاده یا عدم افاده حکم یحاسبکم به الله

1 – دلالت اقتضایی یا التزامی به حکم شرعی دارد.

2 – حاوی حکم نیست.

# جواب بر احتمال عدم افاده حکم یحاسبکم به الله

بعضی گفته‌اند که یحاسبکم به الله که می‌گوید مؤاخذه می‌کند، عذاب را بیان می‌کند، اما صرف وجود عذاب، معنایش حکم نیست، مثلاً وقتی قابیل هابیل را کشت، حکم شرعی نبوده است، اصلاً شرعی وجود نداشته است، اما درعین‌حال عقاب وجود دارد، پس وجوب عقاب ملازم وجود حکم نیست که بعد بگوییم: عصیان حکم شد و عقاب آمد، به‌عبارت‌دیگر؛ عقاب الهی و مؤاخذه الهی اعم از وجود حکم شرعی یا عدم حکم شرعی است، لذا بعضی گفته‌اند که این آیه حکم را افاده نمی‌کند، بلکه عقاب را افاده می‌کند.

این فرمایش درستی نیست، برای اینکه عقاب ملازمه با روح حکم است، ممکن است ظاهر حکم؛ امر و انشاء و امثالهم در کار نباشد، روح حکم باید باشد، یعنی واقعش این است که یا باید اراده به فعل یا ترک از ناحیه باشد تا نبودش را عقاب بکند.

بنابراین حکم همواره در جایی که عقاب وجود دارد، هست، واقع حکم و حکم به امر شایع، ممکن است حکم را از راه عقل بفهمد، با قانون ملازمه بفهمد یا از راه نقل بفهمد، ممکن است شیوه‌ها متفاوت باشد، اما اینکه کسی بگوید که مؤاخذه و عقاب در جایی هست، اما حکم مولوی در کار نیست، این درست نیست، بلکه حکم مولوی وقتی در کار باشد، عقاب می‌آید، منتهی ممکن است حکم را با یک دلیل لفظی بفهمید، مثل اقم الصلاة لدلوک الشمس، لا تشرب الخمر، ممکن است با قانون عقل و ملازمه یا شیوه‌های دیگری بفهمید.

ما احکام فقهی قبل از شریعت داریم، یعنی قبل از اینکه قرآنی نازل بشود، حتی دینی تأسیس و ابلاغ بشود، می‌شود بگوییم ما یک فقهی داریم که اراده مولا را می‌تواند کشف بکند، همان حکم کافی است، از این جهت احتمال دوم که مؤاخذه ملازم حکم نیست، مردود است، بلکه هرکجا مؤاخذه بود، نوعی حکم وجود دارد، اگر در جایی خداوند فرمود که ما به فعل درونی عقاب می‌کنیم، یعنی اراده مولوی در آنجا وجود دارد.

شاید یک احتمال دیگر در اینجا وجود دارد که بعد سراغ آیات دیگر می‌رویم، مثلاً؛ **﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**[[2]](#footnote-2) یا **﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾**[[3]](#footnote-3)، **﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾**[[4]](#footnote-4)، **﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾**[[5]](#footnote-5) و امثالهم، چند آیه دیگر هست که مربوط به تجری و همان شمول احکام نسبت به افعال درونی است.

1. - سوره مبارکه نساء، آیه 136 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره مبارکه نور، آیه 19 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره مبارکه قصص، آیه 83 [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره مبارکه بقره، آیه 225 [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره مبارکه اسراء، آیه 36 [↑](#footnote-ref-5)